

تاریخچه مکتب اصالت زن

به عنوان شاخه‌ای از نقد ادبی



وولف معتقد است که زندگی توأم با فقر و وابسته بودن زن به مرد باعث از دست دادن اعتماد به نفس زنان شده و از آن‌ها چیزی می‌سازد که وولف آن را «فرشته در خانه» می‌نامد. برای اطلاعات بیشتر می‌توانید به مجموعه مقاله‌های وی تحت عنوان زنان و نوشته‌هایشان مراجعه کنید.

در فرانسه سبک ادبی فمینیستی افراطی‌تری با چاپ کتاب جنس دوم (۱۹۴۹) سیمون دوبوار به وجود می‌آید. این کتاب به طور گسترده‌ای به بررسی هویت‌های فرهنگی زنان به عنوان «مفعول منفی» یا «دیگری» و مردان به عنوان «فاعل» که به نظر می‌رسد به طور کلی نشان‌دهنده هویت انسانی باشد، می‌پردازد. این کتاب همچنین به بررسی مقوله «اسطوره زنان» در آثار نویسندگان مرد نیز می‌پردازد. در آمریکا نقد فمینیستی مدرن با بحث‌های هوشمندانه مری المان در کتاب تفکر درباره زنان (۱۹۶۸) شروع می‌شود که درباره نقش خفت‌آور خالی از نبوغ و تنوع زنان در کتاب‌هایی است که توسط مردها نوشته شده‌اند. حتا کیت میلر در کتاب سیاست‌شناسی جنسی موضوع حقوق زنان را از نظر سیاسی مورد بحث قرار داده و به مکانیزم‌هایی اشاره می‌کند که با قدرت سیاسی در ارتباط است. او نشان می‌دهد که ساختار اجتماعی غرب به گونه‌ای است که قدرت

مکتب اصالت زن به عنوان شاخه‌ای از نقد ادبی در دهه ۱۹۶۰ پدیدار می‌شود و حدود چهار دهه از هیاهوی آن برای دفاع از حقوق زنان می‌گذرد. این مکتب در آثار نویسندگانی چون مری ولستون در کتاب بیانیه طرفداری از حقوق زنان ۱۷۲۹ و در کتاب زنان در قرن نوزدهم نوشته مارگارت فولر آمریکایی در سال ۱۸۴۵ به ظهور می‌رسد. امروزه نقد ادبی مکتب اصالت زن رابطه تنگاتنگی با مکتب فمینیسم سیاسی، اقتصادی و جنبش آزادی فرهنگی و برابری زن و مرد دارد.

یکی از پیش‌تازان مهم نقد مکتب اصالت زن ویرجینیا وولف است که کتاب اتاقی از آن خود را نوشته است. وی علاوه بر داستان‌هایش مقالات زیادی درباره نویسندگان زن و ناتوانی‌های فرهنگی و اقتصادی و آموزشی زنان نوشته است. وولف معتقد است که اجتماع ما اجتماعی مردسالار است که توانایی‌های خلاق زنان را محدود کرده، از شکوفا شدن آن‌ها جلوگیری می‌کند. ویرجینیا وولف نخستین زن منتقدی بود که در تحلیل خود از نوشتار زنان، بُعدی جامعه‌شناختی را نیز مطرح کرد. ویرجینیا وولف معتقد است شرایطی که مردان و زنان در آن به خلق آثار ادبی می‌پردازند به لحاظ مادی متفاوت

است و این تفاوت بر صورت و محتوای آنچه که آن‌ها می‌نویسند تأثیر می‌گذارد.

وولف اعتقاد داشت که زنان در مقابل بلندپروازی‌های ادبی خود همواره با موانع اجتماعی و اقتصادی مواجه بوده‌اند. او امیدوار بود که با نفی دیدگاه مکتب اصالت زن، به نوعی موازنه میان «تحقق خود» مردانه و «کشتن خود» زنانه دست یابد. وولف به موازنه میان انواع مذکر و مؤنث علاقه‌ای ندارد، بلکه خواهان از میان بردن کامل هویت‌های تثبیت شده جنسی است و به این دلیل است که با فروپاشاندن دیدگاه‌های تثبیت شده در داستان‌های مدرنیستی خود مفاهیم ماهیت‌گرایی جنس را خلع سلاح می‌کنند.

وولف کشف می‌کند که از هزاران کتاب نوشته شده توسط مردان، از زن به عنوان موجودات پست‌تر یاد می‌شود که مفید اما در عین حال در این دنیا بیگانه هستند. همین تعاریف وولف از زنان باعث به وجود آمدن گروهی از زنان جوان نویسنده شده که خواستار درک جایگاه خود در زندگی هستند.

سیاسی اساساً در دست مردان بوده تا بدین گونه باعث برتری آنان شود و زنان تابع مردان شوند. وی در کتاب خود تعصب‌های مردانه را براساس نظریه روانکاوی فروید مورد حمله قرار می‌دهد و حتا با استناد به نویسندگانی چون دی اچ لارنس، هنری میلر، نورمان میلر و ژان ژنه اشاره می‌کند او در گزیده‌هایی از آثار این نویسندگان نشان می‌دهد که چگونه از زنان به عنوان مفعول بی‌ارزش برای امیال جنسی و خشونت‌طلبانه استفاده شده است. کیت میلر در کتاب «سیاست‌شناسی جنسی» به منظور مقابله با این فرایند تلقین خواننده زن، نمونه‌های سرکوبگرانه‌ای از جنسیت‌گرایی را که می‌توان در ادبیات مردانه دید افشاء می‌کند. وی با آوردن خواننده زن به پیش زمینه، به شیوه‌ای استادانه، سلطه مردانه موجود در آثار دی اچ لارنس، هنری میلر، نورمان میلر و ژان ژنه را که در توصیف‌های جنسی آن‌ها راه می‌یابد، برجسته می‌کند. به عنوان مثال وی عبارت «من زانو زدم و سرم را در میان

دست‌های او دفن کردم و غیره» از کتاب «سکس میلر» را به شدت مورد انتقاد قرار می‌دهد و می‌گوید: «این عبارت یادآور لحن مردی مؤلف است که با واژگان و دیدگاهی مردانه نوعی تمتع را برای مردی دیگر - مخاطب - روایت می‌کند». وی به توصیف پرده‌های اصل «رویای آمریکایی» میلر می‌پردازد که در آن روجک ابتدا زن خود را به قتل می‌رساند و سپس با خدمتکار خود روتا جماع غیرعادی می‌کند، و در واقع با «قتل و جماع غیرعادی» به جنگ با زنان برمی‌خیزد. کتاب میلر نقد محکمی از فرهنگ پدرسالارانه به دست می‌دهد، اما بعضی از پیروان مکتب اصالت زن عقیده دارند که وی دست به انتخاب نامناسبی از نویسندگان مرد زده است. راهنمای نظریه ادبی معاصر - عباس مخبر ص ۲۶۶-۲۶۵

در دهه ۱۹۶۰ با سیل گسترده‌ای از نوشته‌های مکتب اصالت زن مواجه می‌شویم که تا قبل از آن دوره در تاریخ نقد ادبی بی‌نظیر است. این مکتب همان‌گونه که الین شوالتر اظهار می‌دارد نشان‌دهنده ضرورت و هیجان ناشی از آگاهی اجتماعی و مذهبی است. با این حال مکتب نقد اصالت زن در کشورهای انگلیس، آمریکا، فرانسه و کشورهای دیگر با هم هماهنگ نبوده و از نظر عقیدتی تفاوت‌های بسیاری با هم دارد که شامل گزیده‌هایی از مارکسیسم، روانکاو و تئوری‌های پسا ساختارگرایانه است. اما گونه‌های مختلف مکتب اصالت زن در اصول بنیادی خود دارای چندین وجه تشابه است که براساس آن به بررسی شیوه‌های اختلاف جنسی در به وجود آوردن صورت و محتوا به بررسی و تحلیل انتقادی و ارزیابی آثار ادبی می‌پردازد. موارد زیر اصولی است که در آن گونه‌های مختلف مکتب اصالت زن دارای اتفاق نظر هستند:

۱- دیدگاه اساسی این است که فرهنگ غرب از ابتدا پدرسالار بوده، یعنی مردها همه چیز را تحت کنترل و سازماندهی خود درآورده و آن را به گونه‌ای رهبری کرده‌اند که زنان در تمامی زمینه‌های فرهنگی، خانوادگی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، حقوقی و حتا هنری پیرو مردان بوده‌اند. حتا در فلسفه یونان از آن زمان تاکنون از زنان به عنوان مرجع منفی در مقایسه با مرد، یا «غیرمرد» به دلیل نداشتن ارگان مردانه، یاد شده است. یا گفته شده است که زن فاقد قدرت مردانه است و بدیهی است نشانه‌های هویت مردانه در دستیابی به آثار بزرگ فرهنگ و تمدن مؤثر بوده است. سلطه مرد نوعی فضای ایدئولوژیکی پذیرش را تأمین کرده است. «قانونگذاران، کشیشان، فلاسفه، نویسندگان و دانشمندان سعی کرده‌اند نشان دهند که منزلت تحت سلطه زن در آسمان مقرر شده و در زمین سودمند است.» راهنمای نظریه ادبی معاصر - عباس مخبر ص ۲۸۵

۲- با پذیرفتن این مسأله که جنسیت شخص را ساختار بدنی او تعیین می‌کند، مفهوم «جنسیت» نشانه‌هایی است که جنسیت زن یا مرد را مشخص می‌کند که توسط تعصب‌های مردسالارانه مرسوم در جامعه پایه‌گذاری شده‌اند.

در کتاب جنس دوم سیمون دوبوار بر این نکته تأکید می‌کند که این طبیعت نیست که محدودیت‌های نقش زنان را موجب می‌شود بلکه این نقش‌ها زائیده مجموعه‌ای از پیش‌دوری‌ها، سنت‌ها و قوانین کهنی بوده که زنان کم و بیش در پیدایش آن مؤثر بوده‌اند. تتر معروف او در این کتاب این گونه بیان می‌شود: «زن بنا به ماهیت فطری زن زائیده نمی‌شود، بلکه جامعه از او به تدریج یک زن یعنی موجودی فرودست می‌سازد.» به عقیده دوبوار

آنچه نهایتاً زن را در قید بندگی نگه می‌دارد دو نهاد عمده ازدواج و مادری است.

از نظر سیمون دوبوار ازدواج غارت سازمان‌یافته کار و ویژگی‌های جنسی است، در ازدواج همه آرزوهای زن در خوشبختی همسر و فرزندان خلاصه می‌شود و همه جاه‌طلبی‌هایش محدود به کار شکنجه‌آور خانه‌داری می‌شود. وی شدیداً به نظام خانواده می‌تازد و مدعی می‌شود که کار طاققت‌فرسای خانه‌داری سبب بردگی اقتصادی و جسمانی زنان شده و باعث نابودی روحی آنان می‌شود. بدین ترتیب در اجتماع ما از مذکرها به عنوان افراد فعال یاد می‌شود، زیرا آن‌ها مسلطر، ماجراجوتر، منطقی‌تر و خلاق‌تر از مونث‌ها هستند و زن‌ها به علت تضاد جنسیت در تقابل با نشانه‌های مردانه به عنوان اشخاص غیرفعال، ترسو، احساسی، قانع و تابع به حساب می‌آیند.

۳- بعدی این است که ایدئولوژی مردسالار یا مذکر بر آثار برتر ادبی احاطه دارد که اخیراً نیز آثار بسیار زیادی توسط مردان و صرفاً فقط برای مردان نوشته شده است. به طور کلی بسیاری از آثار منتخب ادبی با قهرمانان مرد سر و کار دارند، مانند: ادوین شریبار، اولیس، هاملت، تام جوتز، کاپیتان اهب و هاگلبری فین که نشانه‌ها و احساس‌های مردانه را به تصویر می‌کشند. یا علاقه‌ها و فعالیت‌های مردانه را در قلمرو مردانه جستجو می‌کنند. در این آثار مردسالار زن‌ها فقط نقش‌های حاشیه‌ای و پایین‌تر دارند. این گونه آثار فاقد نقش‌های مستقل زنانه به عنوان مدل هستند و فقط خطاب به مردها نوشته شده‌اند که زنان با خواندن آن‌ها خود را بیگانه فرض می‌کنند. علاوه بر این با فرض این که مقوله‌های سنتی زیباشناختی و معیار تحلیل و ارزش‌گذاری آثار ادبی با توجه به نظریه‌های نقد ادبی و استانداردهای همگانی عینی بررسی می‌شود، در واقع با فرضیه‌ها و تفکر مردانه در هم آمیخته است و شیوه‌های استدلال این مقوله‌های استاندارد نقد و بررسی آثار ادبی کاملاً با تعصب‌های جنسی آمیخته است.

یکی از مهم‌ترین دل‌مشغولی‌های منتقدان مکتب اصالت زن در کشورهای انگلیسی‌زبان ساخت مجدد مقوله‌هایی است که با ادبیات سرو کار دارند تا از دیدگاه ارزشی و مورد علاقه زنان، عدالت اجرا شود. در خواندن متون ادبیات قدیمی‌تر این مسأله تأکید می‌شود که زنان احساس ضعف نکنند، بلکه با بازخوانی و تجدیدنظر مخالفت و مقاومت خود را با نظر نویسنده و تعصب‌های جنسی در آثار ادبی ابراز کنند. روش دیگر تشخیص «تصاویر زنان» مخصوصاً در رمان‌ها و شعرهایی است که توسط مردان نوشته شده است که اغلب با تقسیم این تصاویر به دو الگوی متضاد زنانه و مردانه نشان داده می‌شود. بسیاری از نویسندگان طرفدار مکتب اصالت زن به علت نشان دادن زنان در نقش‌های حاشیه‌ای و نقش‌های چالپوسانه به علت سلیقه مردان از ادبیات مردانه متغیر هستند و بعضی نیز از نویسنده‌های مرد به عنوان نویسندگانی که خود را از تعصب‌های جنسی دوران خود برتر دانسته و فشارهای اجتماعی را در شکل‌گیری شخصیت‌های زنان و نیروهایی که در جهت منفی نقش‌های ضعیف اجتماعی زنان را به وجود آورده، یاد می‌کنند. این دیدگاه در آثار منتخب نویسندگانی چون چاوسر، شکسپیر، ساموئل ریچاردسون، هنریک ایبسن و جورج برنارد شو دیده می‌شود.

رهیافت مؤثرتری که الین شوالتر آن را «منتقدان زن» نامیده است، بر بازنمایی ادبی تفاوت‌های جنسی در نوشتار زنان تأکید می‌کند. مهم‌ترین کتابی که در این زمینه نوشته شده است متعلق به پاتریشیا می‌ری اسپاکس به نام پندار زنانه است و به بررسی رمان‌های انگلیسی و آمریکایی سیزده سال

دست‌های او دفن کردم و غیره» از کتاب «سکس میلر» را به شدت مورد انتقاد قرار می‌دهد و می‌گوید: «این عبارت یادآور لحن مردی مؤلف است که با واژگان و دیدگاهی مردانه نوعی تمسح را برای مردی دیگر - مخاطب - روایت می‌کند». وی به توصیف پرده‌های اصل «رویای آمریکایی» میلر می‌پردازد که در آن روجک ابتدا زن خود را به قتل می‌رساند و سپس با خدمتکار خود روتا جماع غیرعادی می‌کند، و در واقع با «قتل و جماع غیرعادی» به جنگ با زنان برمی‌خیزد. کتاب میلر نقد محکمی از فرهنگ پدرسالارانه به دست می‌دهد، اما بعضی از پیروان مکتب اصالت زن عقیده دارند که وی دست به انتخاب نامناسبی از نویسندگان مرد زده است. راهنمای نظریه ادبی معاصر - عباس مخبر ص ۲۶۶-۲۶۵

در دهه ۱۹۶۰ با سیل گسترده‌ای از نوشته‌های مکتب اصالت زن مواجه می‌شویم که تا قبل از آن دوره در تاریخ نقد ادبی بی‌نظیر است. این مکتب همان‌گونه که الین شوالتر اظهار می‌دارد نشان‌دهنده ضرورت و هیجان ناشی از آگاهی اجتماعی و مذهبی است. با این حال مکتب نقد اصالت زن در کشورهای انگلیس، آمریکا، فرانسه و کشورهای دیگر با هم هماهنگ نبوده و از نظر عقیدتی تفاوت‌های بسیاری با هم دارد که شامل گزیده‌هایی از مارکسیسم، روانکاوی و تئوری‌های پسااخترگرایانه است. اما گونه‌های مختلف مکتب اصالت زن در اصول بنیادی خود دارای چندین وجه تشابه است که براساس آن به بررسی شیوه‌های اختلاف جنسی در به وجود آوردن صورت و محتوا به بررسی و تحلیل انتقادی و ارزیابی آثار ادبی می‌پردازد. موارد زیر اصولی است که در آن گونه‌های مختلف مکتب اصالت زن دارای اتفاق نظر هستند:

۱- دیدگاه اساسی این است که فرهنگ غرب از ابتدا پدرسالار بوده، یعنی مردها همه چیز را تحت کنترل و سازماندهی خود درآورده و آن را به گونه‌ای رهبری کرده‌اند که زنان در تمامی زمینه‌های فرهنگی، خانوادگی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، حقوقی و حتا هنری پیرو مردان بوده‌اند. حتا در فلسفه یونان از آن زمان تاکنون از زنان به عنوان مرجع منفی در مقایسه با مرد، یا «غیرمرد» به دلیل نداشتن ارگان مردانه، یاد شده است. یا گفته شده است که زن فاقد قدرت مردانه است و بدیهی است نشانه‌های هویت مردانه در دستیابی به آثار بزرگ فرهنگ و تمدن مؤثر بوده است. سلطه مرد نوعی فضای ایدئولوژیکی پذیرش را تأمین کرده است. «قانونگذاران، کشیشان، فلاسفه، نویسندگان و دانشمندان سعی کرده‌اند نشان دهند که منزلت تحت سلطه زن در آسمان مقرر شده و در زمین سودمند است.» راهنمای نظریه ادبی معاصر - عباس مخبر ص ۲۸۵

۲- با پذیرفتن این مسأله که جنسیت شخص را ساختار بدنی او تعیین می‌کند، مفهوم «جنسیت» نشانه‌هایی است که جنسیت زن یا مرد را مشخص می‌کند که توسط تعصب‌های مردسالارانه مرسوم در جامعه پایه‌گذاری شده‌اند.

در کتاب جنس دوم سیمون دوبوار بر این نکته تأکید می‌کند که این طبیعت نیست که محدودیت‌های نقش زنان را موجب می‌شود بلکه این نقش‌ها زائیده مجموعه‌ای از پیش‌داوری‌ها، سنت‌ها و قوانین کهنی بوده که زنان کم و بیش در پیدایش آن مؤثر بوده‌اند. تز معروف او در این کتاب این گونه بیان می‌شود: «زن بنا به ماهیت فطری زن زائیده نمی‌شود، بلکه جامعه از او به تدریج یک زن یعنی موجودی فرودست می‌سازد.» به عقیده دوبوار

آنچه نهایتاً زن را در قید بندگی نگه می‌دارد دو نهاد عمده ازدواج و مادری است.

از نظر سیمون دوبوار ازدواج غارت سازمان‌یافته کار و ویژگی‌های جنسی است، در ازدواج همه آرزوهای زن در خوشبختی همسر و فرزندان خلاصه می‌شود و همه جاه‌طلبی‌هایش محدود به کار شکنجه‌آور خانه‌داری می‌شود. وی شدیداً به نظام خانواده می‌تازد و مدعی می‌شود که کار طاقت‌فرسای خانه‌داری سبب بردگی اقتصادی و جسمانی زنان شده و باعث نابودی روحی آنان می‌شود. بدین ترتیب در اجتماع ما از مذکرها به عنوان افراد فعال یاد می‌شود، زیرا آن‌ها مسلطتر، ماجراجوتر، منطقی‌تر و خلاق‌تر از مونث‌ها هستند و زن‌ها به علت تضاد جنسیت در تقابل با نشانه‌های مردانه به عنوان اشخاص غیرفعال، ترسو، احساسی، قانع و تابع به حساب می‌آیند.

۳- بعدی این است که ایدئولوژی مردسالار یا مذکر بر آثار برتر ادبی احاطه دارد که اخیراً نیز آثار بسیار زیادی توسط مردان و صرفاً فقط برای مردان نوشته شده است. به طور کلی بسیاری از آثار منتخب ادبی با قهرمانان مرد سر و کار دارند، مانند: ادوین شهربار، اولیس، هاملت، تام جونز، کاپیتان اهب و هاگلبری فین که نشانه‌ها و احساس‌های مردانه را به تصویر می‌کشند. یا علاقه‌ها و فعالیت‌های مردانه را در قلمرو مردانه جستجو می‌کنند. در این آثار مردسالار زن‌ها فقط نقش‌های حاشیه‌ای و پایین‌تر دارند. این گونه آثار فاقد نقش‌های مستقل زنانه به عنوان مدل هستند و فقط خطاب به مردها نوشته شده‌اند که زنان با خواندن آن‌ها خود را بیگانه فرض می‌کنند. علاوه بر این با فرض این که مقوله‌های سنتی زیباشناختی و معیار تحلیل و ارزش‌گذاری آثار ادبی با توجه به نظریه‌های نقد ادبی و استانداردهای همگانی عینی بررسی می‌شود، در واقع با فرضیه‌ها و تفکر مردانه در هم آمیخته است و شیوه‌های استدلال این مقوله‌های استاندارد نقد و بررسی آثار ادبی کاملاً با تعصب‌های جنسی آمیخته است.

یکی از مهم‌ترین دل‌مشغولی‌های منتقدان مکتب اصالت زن در کشورهای انگلیسی‌زبان ساخت مجدد مقوله‌هایی است که با ادبیات سرو کار دارند تا از دیدگاه ارزشی و مورد علاقه زنان، عدالت اجرا شود. در خواندن متون ادبیات قدیمی‌تر این مسأله تأکید می‌شود که زنان احساس ضعف نکنند، بلکه با بازخوانی و تجدیدنظر مخالفت و مقاومت خود را با نظر نویسنده و تعصب‌های جنسی در آثار ادبی ابراز کنند. روش دیگر تشخیص «تصویر زنان» مخصوصاً در رمان‌ها و شعرهایی است که توسط مردان نوشته شده است که اغلب با تقسیم این تصاویر به دو الگوی متضاد زنانه و مردانه نشان داده می‌شود. بسیاری از نویسندگان طرفدار مکتب اصالت زن به علت نشان دادن زنان در نقش‌های حاشیه‌ای و نقش‌های چاپلوسانه به علت سلیقه مردان از ادبیات مردانه متنفر هستند و بعضی نیز از نویسنده‌های مرد به عنوان نویسندگانی که خود را از تعصب‌های جنسی دوران خود برتر دانسته و فشارهای اجتماعی را در شکل‌گیری شخصیت‌های زنان و نیروهایی که در جهت منفی نقش‌های ضعیف اجتماعی زنان را به وجود آورده، یاد می‌کنند. این دیدگاه در آثار منتخب نویسندگانی چون چاوسر، شکسپیر، ساموئل ریچاردسون، هنریک ایبسن و جورج برنارد شو دیده می‌شود.

رهیافت مؤثرتری که الین شوالتر آن را «منتقدان زن» نامیده است، بر بازنمایی ادبی تفاوت‌های جنسی در نوشتار زنان تأکید می‌کند. مهم‌ترین کتابی که در این زمینه نوشته شده است متعلق به پاتریشیا می‌یر اسپاکس به نام پندار زنانه است و به بررسی رمان‌های انگلیسی و آمریکایی سیصد سال

پیش می‌پردازد یا کتاب زنان ادیب نوشته الن موریس که درباره نویسندگان و شاعران زن انگلیسی، آمریکایی و فرانسوی است و یا کتاب ادبیات خودمانی که شامل نقد و بررسی رمان‌هایی است که از زمان برونته تا لسینگ (۱۹۸۸) نوشته شده، یا کتاب زن دیوانه در اتاق زیر شیروانی نوشته گیلبرت و سوزان گویار. مخصوصاً کتاب آخری محرک‌ها و انگیزه‌های مؤثر فکری زنان نویسنده در قرن نوزدهم را بررسی می‌کند. مولفان این کتاب‌ها معتقد هستند «تشویش‌های نویسندگی» از این رفتار کلیشه‌ای که خلاقیت ادبی صرفاً حق ویژه آقایان است ناشی می‌شود و در زنان نویسنده تأثیر دوگانه روان‌شناختی می‌گذارد که در تقابل با «قهرمان داستان» به صورت ضد شخصیت به ظهور می‌رسد. همان‌گونه که در رمان جین ایر زن دیوانه برتا روچستر را در تقابل با قهرمان داستان یعنی جین ایر می‌یابیم. چنین شخصیتی در واقع شخصیت دوگانه نویسنده، یا به روایتی دیگر تصویری از خشم و نگرانی خود نویسنده است که بدین‌گونه به ظهور می‌رسد.

یکی از محورهای «نقد زنانه» مشخص کردن آثار ادبی است که توسط زنان نوشته شده است، مثل: دنیای زندگی خانگی، تجارب بارداری، تولد و تربیت نوزاد، روابط مادر و دختر و یا رابطه زن با زن. مورد دیگر کشف تاریخچه سنت‌های زنانه است که توسط اجتماع کوچکی از زنان نویسنده‌ای، که از این مسائل آگاه بودند و از زنان نویسنده قدیمی دفاع کرده‌اند، نوشته شده است.

تعمد سوم این است که نشان بدهند حالت ذهنیت یا تجربه زنانه خاصی در تفکر، احساس، ارزش‌گذاری و درک شخصی از دنیای بیرونی وجود دارد و به همین علت سعی در شناخت و تعیین نشانه‌های «زنان زنانه»، «شیوه‌های گفتار زنانه»، «نوشتار زنانه»، «ساختار جملات زنانه»، انواع رابطه بین عناصر، سخن، مشخصه‌ها و تصاویر زنانه دارند. بسیاری از زنان طرفدار این مکتب محور مطالعه خود را بر نقد تعدادی از رمان‌های احساسی و رمان‌هایی که با زندگی‌های روزمره خانگی در قرن نوزدهم سر و کار دارند، تمرکز داده‌اند که از روی تساهل و به سبکی خسته‌کننده و خفت‌آور تاریخی ادبی نوشته شده‌اند و در دوران خود فروش بسیار بالایی نیز داشته‌اند.

برای مثال می‌توان به کتاب ادبیات خودمانی نوشتن الین شوالتر، کتاب داستان‌های زنانه، نوشته نینا بایام، کتاب ساندرایا گیلبرت و سوزان گویار درباره تاریخچه نویسندگی زنان و یا کتاب جایگاه زنان نویسنده در قرن نوزدهم که در دو جلد نوشته شده است، اشاره کرد.

یکی از اهداف نقد مکتب اصالت زن که همیشه از آن دفاع می‌کنند، توسعه، بازسازی و حتی در بعضی موارد جابه‌جا کردن قوانین کلی ادبی است. یعنی بازنگری در آثاری که به عنوان موضوع اساسی تاریخ ادبی، نقد و تدریس به کار می‌رود. مطالعات مکتب اصالت زن برای ارتقای وضعیت بسیاری از نویسندگان زن است که تاکنون توسط منتقدین و فضلا تحقیر و سرکوب شده‌اند، مثل آن فینج، ژرژ سند، الیزابت برت برونینگ، الیزابت گسکل، کریستینا زرتی، هریت بیچر استو و سیدونه گابریل کولت و همچنین مورد بحث قرار دادن نویسندگانی است که به علت جدی نبودن موضوعات نوشتاری مثل مارگریت کاوندیش، افرابن، جوانا بیلی، کیت شوپن، شارلوت پرکینز گیلمن و تعدادی از نویسندگان آفریقایی - آمریکایی مثل زورانبیلا هورستون نادیده گرفته شده‌اند. مخصوصاً بعضی از فمینیست‌ها توجه ادبی خود را به متون ادبی نوشته شده توسط نویسندگان زن همجنس‌باز و یا روابط آن‌ها در یک جامعه وابسته به جنس مخالف معطوف می‌دارند. منتقدین آمریکایی و انگلیسی بیشتر درگیر مطالعه‌های مبتنی بر تجربه و

موضوع نوشته‌های زنان شده‌اند. مهم‌ترین منتقدین فمینیست در فرانسه با «نظریه» نقش جنسیت در نوشتن و عملی کردن نظریه روانکاوی فروید از طریق نظریه زبان‌شناسی سوسور، درگیر هستند. برای مثال فمینیست‌های انگلیسی زبان توجه خود را به نشانه‌های مشخصی از تعصب‌های مردانه که توسط قراردادهای زبانی به رمز کشیده شده‌اند، معطوف داشته‌اند. مثلاً از کلمه «مرد» به طور کلی برای اطلاق به زن و مرد و یا از کلمه Spokesman به عنوان سخنگو برای هر دو جنس (زن و مرد) استفاده می‌شود و یا آوردن کلمات He و His برای ارجاع به اسم‌هایی مانند «اسم خدا»، «بشر»، «کودک»، «نویسنده» و شاعر است. از طرف دیگر نظریه‌پردازان فرانسوی ادعا می‌کنند که زبان‌های غربی در تمامی مشخصه‌های خود به طور غیرقابل اصلاحی، از نظر ساختاری کاملاً مردانه و مردسالارند. گفتار (discourse) همان‌گونه که «لاکان» اظهار می‌دارد «نرینه سالار» است. نظریه نرینه‌سالاری نه تنها خود را در واژگان و نحو، بلکه هم‌چنین در قوانین منطقی، طبقه‌بندی‌های زبانی تثبیت شده و معیار دانش عینی در «گفتار غربی» خود را به ظهور می‌رساند. مشکل اساسی نظریه‌پردازان فرانسوی امکان تثبیت زبان زنانه است، تا از ارجاع به زبان نرینه‌سالار جلوگیری شود، ولی این امر تحقق نمی‌یابد، زیرا چنین تصویری آن‌ها را مجبور به همدستی در مشخصه‌های زبانی می‌کند که بر زنان، «حاشیه بودن» و «خرابکار بودن» و حتی شیوه وجود غیرواقعی زبان را تحمیل می‌کند.

الن سیکسو برای گریز از این وضع غامض، «وجود ابتدایی نوشتار زنان» را که ریشه آن در مراحل اولیه رابطه مادر و فرزندی و قبل از یادگیری زبان شفاهی پدرسالار است، معرفی می‌کند. بنابراین به نظر او، این عامل بالقوه پیش‌زبانی ناخودآگاه خود را در متن‌هایی به ظهور می‌رساند که سرکوبی در کار نباشد، مفهوم اساسی به تحلیل رفته و یا واژگون گشته است، زبان نرینه‌سالار خانمه و محتوای خود را در چند وجه نشان دهد:

ژولیا کریستوا هم‌چنین اظهار می‌دارد، در اولین مراحل زندگی نوزاد، یعنی مرحله ماقبل ادیبی، جریان کشش‌ها حول مادر متمرکز است، و اجازه نمی‌دهد شخصیت به قاعده‌ای شکل بگیرد. در این مرحله صرفاً حدود تقریبی اجزای بدن و رابطه آن‌ها با یکدیگر مشخص می‌شود. یک جریان نامنظم از جنبش‌ها، حرکات و اطوار، صداها و وزن و ریتم‌های پیش از باز شدن زبان، «شالوده مصالح ایمانی» (قوه تشخیص نشانه) را تشکیل می‌دهد که در زیر کنش زبانی کمال یافته بزرگسالان هم‌چنان بر جای می‌ماند. وی این مسائل را به این دلیل «ایمانی» می‌نامد که شبیه به نوعی فرایند دلالی سازمان نیافته کار می‌کند، رویاهای خود که در آن‌ها تصاویر به شیوه‌هایی «غیرمنطقی» پردازش می‌شوند نسبت به این فعالیت آگاه می‌شویم... به محض آن که ایما تنظیم می‌شود راه‌های کوییده شده به منطبق، نحو منسجم و عقلانیت بزرگسال تبدیل می‌شود که کریستوا آن را قلمرو «نمادین» می‌خواند. قلمرو نمادین با مصالح ایمانی کار می‌کند و تا اندازه‌ای بر آن تفوق می‌یابد... واژه انقلاب در عنوان مطالب مربوط به کریستوا، صرفاً واژه‌های استعاری نیست. از دیدگان او امکان دگرگونی اجتماعی ریشه‌ای، به از هم گسیختن سخن‌های اقتدارگرایانه وابسته است. آن شعری صراحت برانداخته قلمرو ایمانی را وارد قلمرو نمادین «بسته» جامعه می‌کند: «آنچه نظریه ناخودآگاه در جستجوی آن است، زبان شعری در چارچوب نظام اجتماعی و علیه آن اجرا می‌کند.»

راهنمای نظریه ادبی معاصر - عباس مخبر ص ۱۵۷